

ارزش و جایگاه دفاع مقدس در ادراک و شناخت محیط امنیتی جمهوری اسلامی ایران

(گزارش علمی)

سردار سرلشکر پاسدار غلامعلی رشید^۱

□ اشاره:

به یقین می توان استفاده از تجارب هشت سال دفاع مقدس را از نادرترین و گرانمایه ترین سرمایه های دفاعی و نظامی کشور در حوزه اندیشه و قدرت نظامی برشمرد که چراغ راهی برای تمامی فرماندهان و نخبگان دفاعی و امنیتی است که در پناه آن بتوانند پی به توان و قابلیت های نهفته در ارزش های ملی این کشور و نظام مقدس آن برده و در سیاست گذاری و برنامه ریزی های دفاعی امنیتی آن را، لحاظ نمایند. مهمترین و باارزترین نکته در توان سیاست گذاری، درک صحیح و شناخت مناسب از مؤلفه های تشکیل دهنده محیط امنیتی و سناریوهای قابل تعمیم و پیاده سازی در آن محیط است که تنها نخبگان و دلاور مردانی که این عرصه را با جان و روح خود تجربه کرده اند می توانند انرژی نهفته و ادبیات قابل گسترش آن را به توصیف بکشانند. محیط امنیتی ج.ا.ا در حوزه داخلی و خارجی اعم از منطقه ای و بین المللی در فرازی از تاریخ گهربار انقلاب اسلامی فرصتی نعمت گونه داشت تا این تجربه را در کوله بار خود اندوخته و پارادایم های مدیریت امنیتی خود را با موفقیت به منصفه آزمون گذاشته و سربلند از آن خارج شود. در نشست علمی که به مناسبت بزرگداشت دفاع مقدس و با حضور کلیه فرماندهان و مدیران عالی کشور و جمع کثیری از دانشجویان دکتری دانشگاه عالی دفاع ملی برگزار شد، شاهد حضور یکی از چهره های شاخص و عالی در صحنه فرماندهی دفاع مقدس بودیم که در سخنرانی علمی خود این سازوکار را مورد بررسی و کنکاش قرار داده و سازوکار مناسبی را برای ادراک محیطی- امنیتی برخاسته از تجارب دفاع مقدس در پایان سخنرانی علمی خود ارائه دادند. سردار سرلشکر پاسدار غلامعلی رشید جانشین رئیس ستاد کل نیروهای مسلح و استاد دانشگاه عالی دفاع ملی، ضمن پاس داشت فداکاری و افتخارآفرینی بزرگمردان صحنه های شکوه و پایداری در جنگ تحمیلی و درود به روح پرفتوح بنیانگذار ج.ا.ا و عرض ادب و سلام به محضر شریف مقام معظم رهبری و فرماندهی کل قوا، این نشست علمی، را افتتاح نموده و این، گونه سخن، خود را آغاز نمودند:

^۱ جانشین رئیس ستاد کل نیروهای مسلح و مدرس دانشگاه عالی دفاع ملی.

« هفته دفاع مقدس در حقیقت بزرگداشت حماسه عظیم و مقاومت یک ملت است در برابر دشمنی که از سوی اکثر کشورهای منطقه و استکبار جهانی به ویژه آمریکا حمایت می‌شد.»

□ با بیان این گزاره سردار رشید به بیان ویژگی‌ها و تفاوت‌های جنگ تحمیلی با دیگر جنگ‌ها پرداخته و اشاره داشتند:

« یک ویژگی در جنگ ما وجود دارد که آن را متفاوت از سایر جنگ‌هایی که در قرن بیستم اتفاق افتاد، می‌کند. اگر مطالعه بفرمایید اکثر جنگ‌هایی که مخصوصاً در دوران نظام دو قطبی در جهان اتفاق می‌افتاد، همواره این دو قطب در دو طرف جنگ از یکی از طرفین تخصص حمایت می‌کردند. اگر به جنگ‌های کره، ویتنام، اعراب - اسرائیل توجه فرمایید، همواره یکی از ابر قدرت‌ها به سمت یکی از این کشورها بود و دیگری از کشور مقابل حمایت می‌کرد. در جنگ اعراب و اسرائیل، عمدتاً شوروی از اعراب و آمریکایی‌ها از اسرائیل حمایت می‌کردند و یا در جنگ کره، آمریکایی‌ها از کره جنوبی و شوروی و چین از کره شمالی حمایت می‌کرد و در ویتنام به همین صورت. اما ویژگی جنگ ما این بود که هر دو ابر قدرت و اکثر قدرت‌های استکباری و اکثر کشورهای منطقه از صدام حمایت می‌کردند. و این عظمت مقاومت و ایستادگی نیروهای مسلح ما را (ارتش، سپاه، بسیج، و نیروی انتظامی) می‌رساند که با پشتوانه مردمی در مقابل تمام این قدرت‌ها ایستادند و مقاومت کردند، این ویژگی جنگ ما محسوب می‌شود. اکنون ۱۸ سال از جنگ می‌گذرد، در طی این مدت، مسئله جنگ و نحوه برخورد با جنگ، یکی از اساسی‌ترین و مهمترین مسائلی بوده که پیش‌روی متفکران سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و نظامی ما بوده است. جنگ در زمان وقوع خود به دلیل ماهیت، اهداف و ابعاد آن، جامعه ملت ایران را که در شرایط خاص بعد از پیروزی انقلاب اسلامی به سر می‌برد، عمیقاً تحت تأثیر قرار داد. جنگ به علت حضور نیروهای گسترده داوطلب مردمی و نیروهای بسیجی و طولانی شدن جنگ به مدت ۸ سال و گستردگی دامنه آن، بخش اعظمی از فضاهای جغرافیای کشور و خلیج فارس را متأثر کرد و منشأ تحولات زیادی در زمینه‌های فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، نظامی و اقتصادی شد.»

□ سپس ایشان به تقسیم بندی دوران پس از جنگ اشاره داشتند و عنوان کردند:

« نحوه برخورد با جنگ، به دو دوره قابل تقسیم بندی است که ما در این ۱۸ سال بعد از جنگ چه برخوردی با آن کردیم؟ دوره نخست که بلافاصله بعد از اتمام جنگ آغاز می شود، به نوعی ما می خواهیم جنگ را پشت سر بگذاریم و جنگ را فراموش کنیم. این در شرایطی است که حدود ۹ الی ۱۰ ماه پس از جنگ، حضرت امام «ره» رحلت می فرمایند و مفاهیمی همچون توسعه اقتصادی و سازندگی، فضای حاکم بر کشور را که متأثر از جنگ است تغییر می دهد. این نحوه برخورد با جنگ را از آن به عنوان دوره غفلت یاد می کنیم و عجیب است در شرایطی ما جنگ را فراموش می کنیم و از آن غفلت می کنیم که هنوز صدام وجود دارد، اسرای ما در دست عراقی ها بوده و هیچ قرارداد صلحی هم ما با عراقی ها منعقد نکرده ایم. این تأمل برانگیز است، این نحوه برخورد ما با جنگ بلافاصله بعد از اتمام جنگ شروع می شود که این دوره حدود ۵ الی ۶ سال طول می کشد.

دوره دیگری که در سال ۷۳-۷۲ به نام دوره «رجوع مجدد به جنگ» آغاز می شود و درست این زمانی است که مقام معظم رهبری، نظریه تهاجم فرهنگی را مطرح می فرمایند و ما با یک رویکرد ارزشی، حماسی و عاطفی مجدداً به سمت جنگ می آییم.

متأثر از ناهنجاری های ناشی از اجرای برنامه های توسعه اقتصادی و ضرورت ها و اوضاع اجتماعی برای اصلاح جامعه به جنگ پناه می آوریم و احساس می کنیم که ما اشتباه می کنیم که جنگ را فراموش کرده ایم. جنگ ذخیره بسیار ارزشمندی است و ما می توانیم از این ذخیره برای اصلاح امور جامعه خود استفاده کنیم.»

□ ایشان در ادامه در جمع بندی از این دوران نگرش های حاکم بر تحلیل

رخدادهها در این مقطع را عنوان و این گونه بیان کردند:

« در مجموع ما در طول این ۱۸ سال، دو رویکرد و دو نگرش نسبت به جنگ داریم. یک نگرش اول آن است که در این نگرش، دوران جنگ و دستاوردهای آن با توجه به ماهیت عقیدتی جنگ، بیشتر در چارچوب ارزشی و فرهنگی مورد توجه قرار می گیرد و ما تلاش می کنیم با یک رویکرد ارزشی - فرهنگی برای ساماندهی اوضاع

جامعه، در چارچوب نظام ارزشی فرهنگی برآمده از دوران دفاع مقدس با جنگ برخورد کنیم و جامعه خود را اصلاح کنیم.

نگرش دوم یک نگرش انتقادی دارد نسبت به جنگ و این مفهوم را مورد تأکید قرار می‌دهد که جنگ به پایان رسیده است و آن چیزی که در زمان جنگ به دلیل وقوع و جریان آن وجود داشته است، با تغییر اوضاع کشور و اولویت‌های آن و مهم‌تر از همه تغییر نسل‌ها و اوضاع بین‌المللی، قابل اعاده و بازسازی نیست. نباید به سراغ جنگ رفت. جنگ را باید رها کرد. این رویکرد بیشتر طیف وسیعی از دیدگاه‌ها بود که بعد از سال ۷۶ بر کشور حاکم شدند.

هر دو نگرش به نظر ما یکی نا کافی است و یکی از آنها اساساً اشتباه است. نگرش اول کاملاً معلوم است که کافی نیست. این رویکرد به جنگ که صرفاً یک رویکرد ارزشی و عاطفی نسبت به جنگ باشد و بیاییم به ابعاد عاطفی و حماسی جنگ فقط تأکید کنیم که در قالب شعر و فیلم و داستان هم ظهور می‌کرد و قابل مشاهده بود نا کافی است. در حالی که ذات و جوهر جنگ یک امر عقلانی است. بسیاری از تصمیمات نظامی جنگ و حتی سیاسی جنگ، بر اساس محاسبات دقیق عقلانی و علمی صورت می‌گرفت. گاهی در طراحی یک عملیات ماه‌ها بررسی می‌کردیم. در این مجلس هم حتماً عزیزانی هستند که در جنگ حضور داشتند و می‌دیدند که برای یک عملیات، از چند ماه قبل چقدر برنامه‌ریزی می‌کردیم. زمین، دشمن، جو، نقاط قوت و ضعف خودمان و نقاط قوت و ضعف دشمن، توانایی‌های دشمن را بررسی می‌کردیم تا این طرح به نتیجه برسد. البته همان عملیات وقتی که تصویب می‌شد بر بستر ماهیت عقیدتی جنگ و مفهوم شهادت و در پیوند با کربلا و عاشورا و با نام و یاد شهدای کربلا حتماً اجرا می‌شد. بنابراین لازم است که به همه ابعاد جنگ توجه کنیم. بُعد حماسی و عاطفی کافی نیست و این بُعد عقلانی و علمی به اعتقاد ما در جنگ مورد غفلت واقع شده است. نگرش دوم کاملاً معلوم است که اشتباه می‌کند، اینکه می‌گوید کاری به کار جنگ نداشته باشید و دیگر دوره جنگ قابل اعاده و بازسازی نیست، یک اشتباه بزرگ است. تهدید چیزی نیست که ما بتوانیم آن را فراموش کنیم.

و ما در طول این ۱۸ سال با تهدیدات رو به گسترش روبرو بوده‌ایم. اکنون تهدید بیخ گوش ما است. از آن سوی دنیا با توپ و تانک، تفنگ، موشک و جلیقه و پوتین آمده‌اند و هر چند مدت یک کشور را اشغال می‌کنند و می‌مانند. صورت تهدید هم تغییر کرده است. یعنی چهره ظاهری تهدید قبلاً عراق بود و قدرت‌های استکباری حامی، قبلاً در سایه عمل می‌کردند، ولی حالا آمریکا علناً و آشکار تهدید ما است و سطح و عمق تهدید هم گسترش پیدا کرده است. ماهیت آن هم که قبلاً سیاسی بود و فشارهای سیاسی و اقتصادی وارد می‌کرد، حالا تا آستانه یک تهدید نظامی پیش رفته است.

بنابراین بین نوع بهره‌برداری از جنگ و افزایش تهدیدات نسبت متعادلی وجود ندارد. امروزه، بهره‌های عاطفی، حماسی، احساسی و توصیفی از جنگ از تجربه جنگ، به تنهایی نمی‌تواند درس و تجربه لازم را برای تهدیداتی که روبه گسترش است به ما بدهند. نمی‌گوییم رویکردهای گذشته خوب نیستند، نفی نمی‌کنیم، می‌گوییم کافی نیستند.

ما در یک مرکز آموزشی و پژوهشی بسیار عالی (عالی‌ترین سطح نیروهای مسلح) در دانشگاه عالی دفاع ملی به سر می‌بریم و این بحث را می‌کنیم. باید دانشگاه عالی دفاع ملی هم تکلیف خودش را با جنگ معلوم کند. ما چه انتظاری از دانشگاه داریم (از این مرکز آموزشی و پژوهشی در عالی‌ترین سطح). من فکر می‌کنم این دانشگاه باید یک رویکرد نظامی - استراتژیک نسبت به جنگ داشته باشد، یعنی نظریه پردازی در امور دفاعی و نظامی، یعنی ارتقاء مباحث جنگ از سطح تاکتیک و عملیات به سطح نظامی و استراتژیک. این انتظار را ما از دانشگاه عالی دفاع ملی داریم. یعنی اگر تکلیف دافوس‌ها، برخورد عملیاتی با جنگ و یا دانشکده‌های افسری و سایر مراکز آموزشی، برخورد تاکتیکی با جنگ می‌باشد، این انتظار از دانشگاه عالی دفاع ملی وجود دارد که بیاید با جنگ یک برخورد نظامی در سطح استراتژیک نماید. انشاء... ما به این رویکرد به خوبی دست پیدا کنیم که یک رویکرد بسیار سخت و دشوار است. نظریه پردازی خیلی دشوار است، اگر ما موفق بشویم این رویکرد را پیاده کنیم، در دانشگاه از درون این مباحث به دو رهیافت اساسی می‌رسیم؛ یکی موضوع بازدارندگی به عنوان محور اصلی راهبرد دفاعی کشور و دوم

مدیریت بحران که برای ما بسیار مهم است. من در مورد موضوع دوم اشاره‌ای نکنم. مدیریت بحران به این معنا است که ما با تکیه بر تجارب جنگ، از جنگ‌های دیگر جلوگیری بکنیم و مانع وقوع جنگ‌های دیگر شویم.

گرچه در دهه اول انقلاب یک جنگ بر ما تحمیل شده اما ما موفق شده‌ایم با تکیه بر تجارب جنگ، بعد از جنگ در طی این دو دهه گذشته، از جنگ‌های زیادی جلوگیری کنیم. شما در طول این ۱۸ سال گذشته به ذهن خود مراجعه کنید و ببینید که چند جنگ در اطراف مرزهای ما و در سطح منطقه اتفاق افتاد. جنگ اولی که بعد از جنگ ما اتفاق افتاد، حمله صدام به کویت و اشغال کشور کویت بود که این یک جنگ بود (در ۱۱ مرداد سال ۶۹). اگر در خاطر مبارکتان هست، عزیزانی در این کشور، گفتند صدام «خالدابن‌ولید» است ما در این شرایط باید به کمک صدام برویم. این حرف را گفتند و در مقام مسئول هم بودند و در نهادهای دفاعی - امنیتی هم مسئولیت داشتند. عده‌ای از دوستان فلسطینی پیش صدام می‌آمدند و از بغداد به تهران می‌آمدند و به ما می‌گفتند در صدام خیلی تحول ایجاد شده، نماز می‌خواند، قرآن می‌خواند و روزه می‌گیرد و داشتند تشویق می‌کردند که به نوعی در این حادثه ما به کمک صدام برویم و این دور اندیشی و تدبیر مقامات کشور ما بود که از این جنگ پرهیز کردند و وارد جنگ نشدند.

جنگ اول

علت جنگ اول بعد از جنگ ما این بود که آنچه عراق در میدان جنگ به دست نیاورده بود و شکست خورد می‌خواست از طریق مذاکره طولانی و فشار بر ایران به دست آورد ولی وقتی که استراتژی ایران را دید که در حقیقت تبیین این استراتژی از سوی مقام معظم رهبری بود که مقاومت در مذاکرات و ندادن هیچ امتیازی به صدام در ذات و جوهره این استراتژی نهفته بود و این موجب نومیدی صدام شد و با یک چرخش پس از ارسال نامه به رهبران ایران و رئیس جمهور ایران، سرانجام قرارداد ۷۵ را پذیرفت، اسراء را آزاد کرد و با ناامیدی به کویت حمله کرد و زمینه‌های سقوط خود را فراهم کرد و نقش منطقه‌ای ایران و موقعیت ژئوپلیتیکی ایران یکباره افزایش یافت - ایران هرگز اشغال کویت را نپذیرفت که به معنای تغییر ژئوپلیتیک منطقه بود - اشغال کویت را محکوم کرد و قطعنامه‌های سازمان ملل را

مبنی بر محکوم کردن این تجاوز مورد حمایت قرار داد و تدبیر و سیاست صحیح ایران تحت رهبری مقام معظم رهبری این بود، ایران نه در کنار عراق و در برابر آمریکا و نه در کنار آمریکا و در برابر صدام.

جنگ دوم

۶ ماه بعد حمله آمریکا به کویت بود- بهمن ۶۹ - که ۴۵ روز طول کشید.

جنگ سوم

ظهور ناگهانی طالبان و تصرف بیش از ۹۰٪ خاک افغانستان و تنش در مرزهای شرقی ما و شهادت دیپلمات‌های ما در مزار شریف: (در تاریخ ۲۰ مهر ۷۳ آغاز کردند را در شهریور ۷۶ کابل را تصرف کردند) این هم تهدید مخاطره آمیز بزرگی بود.

ایدئولوژی افراطی وهابی‌گری، که اگر باقی می‌ماند تأثیرات بسیار ویرانگری بر مناطق مرزی ایران در شرق کشور داشت. (انفجار در حرم مطهر امام رضا علیه‌السلام کار همین‌ها بود)

مقام معظم رهبری در آن ایام فرمودند:

«در همسایگی ایران حوادثی به نام اسلام رخ می‌دهد و عده‌ای که معلوم نیست از اسلام اطلاعاتی داشته باشند دست به اقداماتی می‌زنند که به اسلام ربطی ندارد دنیا دید که آمریکا چطور به هواداری از این گروه سخن گفت و نه تنها آنان را محکوم نکرد بلکه به آنها یاد داد که رقبایش را سرکوب کند».

واقعاً دیدگاهی وجود داشت برای کشیده شدن به این جنگ، عده‌ای واکنش نظامی و حمله به افغانستان را ضروری می‌دانستند و جمهوری اسلامی ایران با سیاست صحیح، مهار طالبان را در دستور کار خود قرار داد و حمایت از نیروهای شیعه، تاجیک، فارس زبان و ارتباط با پشتون‌ها ادامه پیدا کرد تا بالاخره نابود شدند و همه این سیاست‌های صحیح تحت نظارت مقام معظم رهبری پیاده شد.

جنگ چهارم

حمله آمریکا به افغانستان بود، ۱۳۸۰/۷/۱۵ (۲۵ روز پس از حادثه ۱۱ سپتامبر) این حمله اتفاق افتاد و ۲۱ آبان ۸۰ کابل سقوط کرد آمریکایی‌ها هم طبل جنگ زدند. دکترین دفاعی خود را از بازدارندگی به عملیات پیش دستانه تغییر دادند و

آمدند به جنگ مسلمانان در منطقه و دم از محور شرارت زدند که نام ایران هم در همین فهرست جا گرفت و تهدیدات به شدت علیه ما شکل یافت.

جنگ پنجم

حمله آمریکا به عراق بود که از آغاز سال ۸۲ شروع شد و سه هفته طول کشید و صدام ساقط شد.

این ۵ جنگ در اطراف مرزهای ما اتفاق افتاد و به این دلیل است که می‌گوییم هیچ نیروی مسلحی و هیچ کشوری این قدر در معرض تهدید و وضعیت‌های دشوار قرار نگرفته است و در کنار این تهدیدات، فرصت‌های بی‌شماری نیز داشته‌ایم تا خود را آماده کنیم. مخصوصاً از سال ۸۲ به این طرف. چون حضور نیروهای آمریکا در عراق به معنای تقویت کمربند تهدید در محیط امنیتی ایران بود و این به معنای تداوم تهدید از مرزهای غربی ایران در چارچوب اهداف و سیاست‌های آمریکا بود:

- حضور نیروهای موساد در کردستان عراق

- حضور نیروهای انگلیسی در جنوب عراق

- حضور نیروهای آمریکایی در پاکستان و افغانستان

اینها همه یعنی ایجاد پایگاه اطلاعاتی و تشدید جریانات قومی، شناسایی و طرح‌ریزی و تداوم حضور مخالفین در عراق به ویژه منافقین برای به کارگیری آنها در چارچوب اهداف و سیاست‌های آمریکا - غرب و اسرائیل مخاطره‌آمیز است.

البته متأثر از این دو حادثه (سقوط طالبان - سقوط صدام) باز هم علی‌رغم میل دشمن، موقعیت ژئوپلیتیکی ایران افزایش و ارتقاء یافت و دو دولت دوست در افغانستان و عراق با ایران تشکیل شد و بخشی از مسائل سیاسی، حقوقی و امنیتی ما حل شد و سفر آزادانه مردم به شهرهای مقدس کربلا و نجف و... انجام شد و ایران بین مشارکت فعال (همکاری آمریکا در برابر عراق) و مقابله فعال (همکاری با عراق در برابر آمریکا) و بی طرفی انفعالی، سیاست بی طرف فعال را در پیش گرفت.

ایستادگی و مقاومت در برابر تهدیدات و باج خواهی آمریکا و بهره‌برداری از ابزارهای سیاسی - اطلاعاتی با امید به افزایش هزینه جنگ در عراق برای آمریکا و شکست آمریکا در عراق اینها خطوط اصلی و چارچوب سیاست‌های دفاعی امنیتی ایران در برابر آمریکا بوده است.

جنگ آخر

حمله اسرائیل به حزب... لبنان بود که بدون تردید نقش اساسی در اثبات اراده و قدرت ایران برای دفاع در برابر تهدیدات و جنگ احتمالی آینده را نشان داد - چون همه فهمیدند موقعیت حزب... و شکست و ناکامی اسرائیل و پیامدهای سیاسی آن در اسرائیل، آمریکا و اسرائیل را در برخورد با ایران با دشواری‌های بسیار زیادی مواجه ساخته است.

در نیروهای مسلح ما (ستادکل، ستادهای مشترک سپاه و ارتش) و شورای امنیت ملی، وزارت کشور، وزارت اطلاعات، دستگاه‌های سیاست خارجی، دولتمردانی هستند که دهه انقلاب را درک کردند و آن جنگ را پشت سر گذاشتند و با فهمی که پیدا کردند و مدیریت صحیحی که دارند، تحولات را درست ارزیابی می‌کنند و این کشور را از ورود به جنگ‌های دیگر مانع می‌شوند. این موضوع، چند مسئله را برای ما روشن می‌کند، یکی حاصل اعتماد به نفس دولتمردان ما، فرماندهان و کارشناسان عالی رتبه ما در دستگاه‌های دفاعی امنیتی - نظامی است و یکی درک صحیح از تحولات و منافع کشور و تهدید است که اگر ما درک صحیحی نداشتیم ممکن بود وارد این جنگ‌ها می‌شدیم. نکته سوم که بسیار مهم است، رهبری مدبرانه مقام معظم رهبری است. شما وضعیت ما را در بیست ماه بین پیروزی انقلاب اسلامی تا آغاز جنگ مقایسه کنید، وضع الان ما را، فهم و درک دولتمردان ما را، فرماندهان، کارشناسان عالی رتبه نیروهای مسلح متأثر از جنگ ما را با قبل، حوادثی در آن موقع، در کشور اتفاق افتاد که ما می‌توانستیم مانع وقوع جنگ شویم، ولی چون تجربه نداشتیم و این میزان فهم و درک را نداشتیم، گرفتاری برای ما ایجاد شد.

در واقع ما بر اساس تجربه یک جنگ، از جنگ‌های دیگر جلوگیری کردیم و همین امر پایه یک تولید قدرت جدید در جمهوری اسلامی ایران شده است که حاصل این تجربه جنگ است.

من دو سال قبل در افتتاحیه دوره یازدهم خدمت عزیزان رسیدم و پیرامون جنگ، پرسش‌هایی را طرح کردم و از این دانشگاه انتظار این بود که به این پرسش‌ها پاسخ داده و آنها را تبیین و تدوین کند. یک بار دیگر آن سه پرسش را

مطرح می‌کنم و انتظاری که از این مرکز آموزشی و پژوهشی که در عالی‌ترین سطوح نیروهای مسلح ما است این می‌باشد که از مسیر تحقیق و پژوهش، پاسخ این پرسش‌ها داده شود.

پرسش اول. این می‌باشد که چرا ما در آغاز زمینه‌سازی برای جنگ از سوی دشمنان (در سال ۱۳۵۸ و ۱۳۵۹) و در شرایطی که تهدید در حال تبدیل به جنگ بود قادر به ایجاد بازدارندگی نبودیم؟ ما چه درکی از تهدید و تحولات در آن روزها داشتیم؟ این مسأله را به این دلیل مطرح می‌کنم که همیشه ما باید مراقب باشیم، هرزمانی که شباهت‌هایی در روزگار فعلی با آن دوره دیدیم، مراقبت کنیم که غافلگیر نشویم. یعنی به سرعت آن علائم و سیگنال‌ها را درک کنیم. ما اگر آن دوره را مطالعه کنیم می‌بینیم که این تهدید به سرعت در حال تبدیل به جنگ است و در حال گرفتن آرایش جنگی علیه ما هستند. در گذشته در سال ۵۸-۵۹، از رئیس‌جمهور کشور تا بعضی از مقامات نیروهای مسلح، ساده‌اندیشی کردند و گفتند جنگی اتفاق نمی‌افتد، جنگ زمانی اتفاق می‌افتد که موازنه قوا بر هم بخورد، این حرف را بنی‌صدر می‌گفت که مدعی بود درک بالایی از مسائل سیاسی - نظامی دارد و تحولات را می‌فهمد. موازنه قوا با پیروزی انقلاب اسلامی به هم خورده بود ولی او این حرف را می‌زد و خیلی از مقامات نیروهای مسلح ما هم می‌گفتند جنگی اتفاق نمی‌افتد.

در سال ۵۸ و ۵۹ ما چه باید می‌کردیم که دشمن را به بازدارندگی می‌رساندیم؟ و یا جنگ را به تأخیر می‌انداختیم؟ بالاخره ماکارهایی می‌توانستیم انجام دهیم ولی انجام ندادیم. امام «ره» ۱۱ ماه قبل از جنگ، دستور به تشکیل بسیج داده بودند (در آذر ماه سال ۱۳۸۵) و اگر مناقشات سیاسی در کشور نبود و بنی‌صدر اجازه می‌داد این بسیج تشکیل می‌شد، آموزش می‌دید، سازماندهی می‌شد و سلاح در اختیارش قرار می‌گرفت، وضع ما طور دیگری بود. ما قادر به برگزاری یک رزمایش نبودیم، اگر آن فرد شعور نظامی و سیاسی داشت، به نیروهای مسلح می‌گفت دو رزمایش در استان‌های خوزستان و کرمانشاه برگزار کنند که تأثیر بسیاری در روحیه دشمن می‌گذاشت. ما حتی قادر به برگزاری یک رزمایش هم نبودیم تا جنگ به آن شکل اتفاق افتد. یعنی پاسخ به این پرسش به درد امروز و فردای ما خواهد خورد.

پرسش دوم، مربوط به سال دوم جنگ است و سؤال این است که چگونه نیروهای مسلح ما (ارتش و سپاه) توانستند بر ناکامی‌های سال اول غلبه نمایند و موازنه قوا را به سود جمهوری اسلامی ایران تغییر دهند؟ بعد از فتح خرمشهر این نتیجه حاصل شد، یعنی ۷ الی ۸ ماه نیروهای ما دشمن را کوبیدند، در عملیات‌های بزرگی مثل فتح‌المبین، ثامن‌الائمه، طریق‌القدس و بیت‌المقدس، ما برتری عظیمی پیدا کردیم.

پرسش سوم، بعد از فتح خرمشهر است که اهداف و استراتژی جمهوری اسلامی تا پایان جنگ چه بود؟ که به نظر می‌رسد ما دچار یک دوگانگی در استراتژی بودیم و بعضی‌ها اعتقاد به استراتژی نظامی و بعضی‌ها اعتقاد به استراتژی سیاسی در جنگ داشتند، و آن هم در کنار مسائل و مشکلاتی که تا پایان جنگ وجود داشت. این سه پرسش واقعاً پرسش‌های اساسی برای ما هستند و انتظار ما از دانشگاهی مثل دانشگاه عالی دفاع ملی این است که پرسش‌ها را به صورت علمی پاسخ دهد.

موضوع دومی که می‌خواستم نکاتی پیرامون آن اشاره کنم، محیط منطقه بعد از جنگ حزب‌ا... است. در این بحث هم یک سری ملاحظات راهبردی مهم وجود دارد. حمله اسرائیل به حزب‌ا... به دلیل اهداف و لایه‌های پنهان و دراز مدت و شکست اسرائیل و ناتوانی اسرائیل از تحقق برنامه‌های پیش‌بینی شده‌ای که داشت، منطقه را در وضعیت کاملاً حساس و شکننده‌ای قرار داده است. اسرائیلی‌ها این نتیجه‌ای که پیش آمد را نمی‌خواستند، اسرائیلی‌ها اهداف و برنامه‌های بسیاری در این جنگ داشتند. جنگ اسرائیل با حزب‌ا...، ماهیت و قدرت و اراده همه بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی را به آزمون کشید. یعنی وزن ایران، حزب‌ا...، اسرائیل، آمریکا و کشورهای منطقه معلوم شد. اسرائیلی‌ها این نتیجه را نمی‌خواستند. خیلی‌ها متأسفانه دنبال علت جنگ می‌گشتند. خیلی از رسانه‌ها وقتی این جنگ اتفاق افتاد دنبال علت آن بودند که لابد علت آن حمله حزب‌ا... و دستگیری دو سرباز اسرائیلی است. دو کشور عربی مصر و عربستان هم به سود اسرائیل قضاوت می‌کردند و این اعتقاد را داشتند. - مثالی می‌آورم:

حال واقعاً اگر بخشی از خاک ما در اشغال دشمن باشد و تعدادی از اسیران ما هم در دست دشمن و روزانه فضای هوایی و دریایی ما مورد تجاوز قرار گیرد، آیا ما نباید بجنگیم؟ تحت چنین شرایطی، دیگر علتی برای جنگیدن نمی‌خواهد، پس ما منتظر چه هستیم؟ حزب... حق داشت که بجنگد، حزب... مدام در این سال‌ها اصرار به تبادل اسرا داشت، مزارع شبعا که در اشغال اسرائیلی‌هاست بخشی از خاک لبنان است. اسرای آنها هم که در دست اسرائیل هستند، همیشه هم فضای هوایی و مرزهای دریایی لبنان مورد تجاوز اسرائیلی‌هاست. پس حزب... نیازی به علت برای جنگیدن ندارد، باید بجنگد. اسرائیلی‌ها هم از قبل برنامه‌های سنگینی داشتند، در طول این ۶ سال مطالعه کردند و دیدند ارتش‌های مصر، اردن، سوریه را به بازدارندگی رسانده‌اند، اما حزب... قدرتی است که ارتش نیست ولی اسرائیل را به بازدارندگی وامی‌دارد. این را در سمیناری در سال ۲۰۰۲ بسیاری از مقامات اسرائیلی اعتراف کردند، آنها برنامه‌ریزی کرده‌اند.

بوش در اسفند و فروردین ماه طبل جنگ را علیه کشور ما به صدا درآورد اما آنها فتیله این مسئله را در اردیبهشت ماه پایین کشیدند که این یک شگفتی بود که چرا این طور شد؟ اولمرت با آمریکایی‌ها، طرح حمله به حزب... را کشیدند و به این نتیجه رسیدند که اگر قرار است که با ایران درگیر شوند، تکلیف حزب... را باید از قبل مشخص کنند. یک ماه قبل از حمله به لبنان (۲۰ خرداد ۸۵) مانور این عملیات را در نیمه شمالی خاک فلسطین انجام دادند. این را ارتش سوریه و حزب...، استراق سمع کردند، منتهی تصور نمی‌کردند که انجام این عملیات با انجام دو نفر اسیر گیری، منجر به جنگ ششمی بر علیه اعراب و مسلمان‌ها از سوی اسرائیل شود. اسرائیلی‌ها کاملاً برنامه داشتند و آمده بودند به خیال خودشان در یک یا دو هفته کار حزب... را تمام کنند. اگر برادران عزیز نیروهای مسلح ما مطالعه دقیق انجام دهند، می‌فهمند که ماهیت این جنگ، بخشی از سناریو علیه کشور ما است (هم در روش و هم در اهداف). تصور آنها این بود که نود درصد اطلاعات را دارند و با یک شوک ناگهانی که بر لبنان وارد کنند کار آنها تمام می‌شود. اتفاقی که افتاد این بود که عملیات حزب...، جنگ را جلو انداخت، یعنی ایده‌آل اسرائیلی‌ها این بود که ۴۰ الی ۵۰ روز بعد حمله کنند (شهریور ماه ۸۵). منتها وقتی دیدند فرصت را از دست

می‌دهند، حمله کردند. نیروهای اسرائیلی، آمادگی زیادی داشتند اما اگر دقت کرده باشید نیروی زمینی آنها آماده نبود. در ارتش اسرائیل دو نوع خدمت وجود دارد:

۱- اجباری

۲- داوطلبانه

خدمت در نیروی دریایی و هوایی در اسرائیل اجباری است اما نیروی زمینی به طور کلی از خدمت داوطلبانه تشکیل می‌شود. حدود ۳۰ سال است که کسی با اسرائیل نمی‌جنگد. مصری‌ها که با اسرائیل صلح کرده‌اند، اردن‌ها نیز همین‌طور. سوریه نیز گویی با یک قرارداد نوشته شده یا نشده به بلندی‌های جولان کاری ندارد. نیروی زمینی ارتش اسرائیل که شامل ۸ لشکر می‌باشد، حدود ۸ تیپ آن فعال است و بقیه‌اش غیر فعال است از این هشت تیپ فعال آنها، دو تیپ در غزه و دو تیپ نیز در جولان فعال هستند و دو تیپ نیز در مرز اسرائیل با لبنان مستقر هستند و این ساده اندیشی است که ما تصور کنیم که تعرض به یک ارتش آن هم در این حد از امکانات که دو اسیر از آن گرفته شود، سبب شود که آن ارتش نیز یک جنگ ۳۳ روزه را بر علیه یک کشور به راه بیاندازد.

ما در نیروهای مسلح زندگی کرده‌ایم. ما برای یک رزمایش از هفته‌های قبل برنامه‌ریزی می‌کنیم. همه کشورها برای دفاع طرح دارند اما برای یک آفند کارهای زیادی باید انجام داد. در آذر ماه سال قبل، حزب... به روستای «فَجْر» حمله کرد و سه ساعت تمام، مساحتی به اندازه ۲ کیلومتر در ۲ کیلومتر از زمین‌های اشغالی را گرفت و روستا را تصرف کرد و تعداد زیادی از سربازان اسرائیلی را کشت و تانک‌های آنها را منهدم کرد ولی صدای اسرائیلی‌ها بلند نشد و هیچ حرکتی انجام نداد و دلیل آن هم آماده نبودن ارتش آنها بود. به هر حال ما از این جنگ به دلیل اینکه اسرائیلی‌ها به اهداف خود نرسیده‌اند به عنوان یک «جنگ نا تمام» یاد می‌کنیم ولی اینها دست از فتنه و توطئه بر نمی‌دارند و از نتیجه جنگ خیلی پشیمانند. حزب... خوب مقاومت کرد اما معتقدم که خیلی بهتر از آن می‌توانست بجنگد. اگر رزم نزدیک و رزم شبانه‌ای که نیروهای ارتشی و سپاهی ما یاد گرفته بودند و آن را در هشت سال جنگ تجربه کرده بودند نیروهای حزب... انجام می‌دادند، تلفات وحشتناکی را بر ارتش اسرائیل وارد می‌کردند. حزب... در صحنه دریا به خوبی

جنگید. در طول جنگ‌های گذشته، هرگز سه فروند شناور و آن هم به این شکل مورد هدف قرار نگرفته‌اند. حزب... در جنگ موشکی بسیار خوب عمل کرد، زیرا خودشان را برای صد روز جنگ آماده کرده بودند. تعداد موشک‌های شلیک شده در روز آخر جنگ از سوی حزب... چند عدد بیشتر از روز اول جنگ بود.

بر اساس این توضیحات، چند ملاحظه راهبردی وجود دارد که برای تصمیم‌گیری در برابر تهدیدات و فرصت‌های جدید آینده باید به آن توجه کرد. در این جنگ، وزن و کفه جمهوری اسلامی ایران و حزب... سنگین‌تر شد و در مقابل وزن و کفه آمریکایی‌ها و اسرائیلی‌ها سبک‌تر شد. یعنی فهمیدند که موضوع خیلی پیچیده‌تر از آن است که تصور می‌کردند. از این به بعد آنها به فکر فرو می‌روند و رها نمی‌کنند. مسئله اساسی آمریکا و اسرائیل در فرایند پیروزی انقلاب اسلامی ایران است. حادثه یازده سپتامبر را هم بهانه قرار داده‌اند و ظهور قدرت اسلام را که در منطقه خاورمیانه اتفاق افتاده است، هدف قرار داده‌اند و با اندیشه و سازماندهی و مفاهیمی که کشورهای منطقه خاورمیانه به خود گرفته‌اند، احساس خطر می‌کنند ولی آن را بیان نمی‌کنند. در حقیقت توازن به سود اسلام تغییر کرده است. آمریکا به همین دلیل پدیده‌ها را وارونه تعریف می‌کند و مستقیم بیان نمی‌کند که مشکل من اسلام است، می‌گوید «تولید ایدئولوژی نفرت در خاورمیانه یا مبارزه با تروریسم، حقوق بشر، سلاح‌های کشتار جمعی» و با این شعارها وارد منطقه می‌شود. نکته دوم اینکه ما سه معادله را می‌توانیم بعد از جنگ لبنان، از قبیل سه بازیگر ایران، کشورهای منطقه و آمریکا قایل شویم. اسرائیل و آمریکا را ما در یک ردیف فرض کرده‌ایم. به دلیل اینکه این دو کشور با هر پدیده‌ای که ماهیت قدرت غرب را به چالش بگیرد، واحد عمل می‌کنند.

کشورهای منطقه به دلیل ساختار سیاسی و اجتماعی‌شان، رفتار آنها در چارچوب منافع غرب تعریف می‌شود که این معادله سه گانه را اگر بخواهیم تنظیم کنیم به این صورت می‌شود که (۱- جنبش‌های اسلامی، کشورهای منطقه ۲- کشورهای منطقه، ایران ۳- ایران و آمریکا) که این وضعیت اکنون در منطقه حاکم است. در معادله اول که جنبش‌های اسلامی و کشورهای منطقه وجود دارند این مسئله است که کفه و وزن جنبش‌های اسلامی رو به سنگینی رفته است. اکنون

قدرت و قابلیت رفتارهای مختلف سیاسی - امنیتی این جنبش‌های اسلامی رو به افزایش است در حالی که در طرف مقابل توان سیاسی - امنیتی کشورهای منطقه رو به کاهش است؛ زیرا ثبات و قدرت کشورهای منطقه در معادله وابستگی تعریف شده است. این کشورها، مشروعیت خود را نه از خدا گرفته و نه از مردم می‌گیرند. به همین دلیل ناتوانی آمریکا را در عراق و در برابر ایران می‌بینند و ناتوانی اسرائیل را در برابر حزب‌ا... ولی موقعیت آنها روز به روز در موقعیت خطر قرار می‌گیرد. جنبش‌های اسلامی در حال رشد و توسعه هستند. شکست اسرائیل در برابر حزب‌ا... و حماس و شکست آمریکا در عراق و افغانستان بیانگر این معنا است که راه‌حل‌های نظامی، منجر به حل معضلات اساسی نمی‌شود. توان و قدرت غربی رو به کاهش است و قدرت بازدارندگی آمریکا و اسرائیل به شدت کاهش پیدا کرده است و این را خودشان درک می‌کنند و در مقابل، قدرت جنبش‌های اسلامی با تجربه‌ای که کسب می‌کنند و با روش‌های جدید مبارزه و با اعتماد به نفسی که در آنها پیدا شده است رو به گسترش است.

در معادله دوم، کشورهای منطقه و ایران را داریم. فشار آمریکا نزدیک به ۴ سال است که روی کشورهای منطقه است که از آنها می‌خواهد دست به اصلاحات زده و کمی دموکراسی را رعایت کنند و این جنبش‌های اسلامی را سرکوب کنند. اما این کشورها زمانی که ناکامی‌های آمریکا در منطقه را می‌بینند، به تردید جدی می‌افتند. کشورهای منطقه ممکن است تصمیم خطرناکی نیز بگیرند که ما باید هوشیار باشیم که آیا این علائم شبیه آن علائم ۲۰ ماهه بین پیروزی انقلاب اسلامی و آغاز جنگ از سوی کشورهای منطقه نسبت به ما دیده نمی‌شود یا اوضاع طور دیگری است؟ چون اکنون ایران موقعیتی شبیه بعد از فتح خرمشهر گرفته است. وزن و کفه جمهوری اسلامی ایران مانند بعد از پیروزی انقلاب اسلامی است و زمینه مساعد است که اسرائیل و دشمنان ج.ا.ا. فتنه کرده و اعراب را از ایران بترسانند؛ یعنی این احتمال وجود دارد. اینکه این کشورها گاهی دم از «امپراتوری ایران، خطر هسته‌ای ایران» می‌زنند مؤید این احتمال است. اگر این اتفاق افتد، زمینه‌های نزدیکی کشورهای منطقه و آمریکا فراهم می‌شود و احتمال دارد که یک جبهه عربی - سنی

علیه ایران آغاز شود. اگر این اتفاق بیافتد، زمینه‌های تعامل کشورهای منطقه با ایران محدود می‌شود و موضوع اسرائیل به حاشیه می‌رود و ایران داخل متن می‌شود. معادله سوم نیز ایران و آمریکا است. انقلاب اسلامی در حقیقت نقطه آغاز چرخش در مناسبات دو کشور بوده است و در طول این ۲۸ سال گذشته، کلیه تلاش‌های آمریکا برای تضعیف و براندازی نظام مقدس ج.ا.ا. با ناکامی روبرو شده است. تداوم قدرت و بقای ج.ا.ا. به یک اعتبار به منزله شکست و ناتوانی آمریکایی‌ها است. و آلاً در ۲۸ سال گذشته آیا آمریکا نمی‌خواسته به ما حمله کند؟ آیا حمله نکرده‌اند؟ آمریکا دائم در طول این ۲۸ سال در پی تضعیف و براندازی قدرت ما در منطقه بوده است. مدت ۲ سالی است که آمریکا اهداف و سیاست‌های خود را در چارچوب مبحث هسته‌ای قرار داده است و طیف گسترده‌ای از اقدامات، از تحریم تا اقدام نظامی را پیش بینی کرده است. ما اگر به مواضع و سیاست‌های آمریکا دقت کنیم بیانگر این اهداف است که برای براندازی نظام جمهوری اسلامی ایران و تغییر ساختار تلاش می‌کند و ما نباید ساده اندیشی کنیم که بگوییم هدف او تغییر رفتار است. فرمول و مدل این استراتژی نیز «فشار از بیرون و تغییر از درون» است. در واقع اگر دقت کنیم قدرت ایران در منطقه و آسیب‌پذیری ایران در داخل باعث اتخاذ چنین راهبردی از سوی آمریکایی‌ها می‌شود. آمریکایی‌ها همیشه یک علائم ضعیفی از آسیب‌پذیری در داخل ایران می‌بینند و به آن امید می‌بندند و حمایت می‌کنند و سپس شکست می‌خورد. اگر حادثه کوی دانشگاه سال ۸۲ به یاد باشد، بوش از این حادثه حمایت کرد. حادثه‌ای که در جغرافیای تهران، ۲ کیلومتر در ۲ کیلومتر را بیشتر نتوانست متأثر کند. در این مسئله، آمریکا به مدت ۱۰ روز از این ماجرا حمایت کرد و در آخر شکست خورد.

ما از این نوع حوادث در طول سال‌های گذشته، نمونه‌های متعددی داشتیم. حرکتی مانند حرکت عظیم میلیونی در راستای آرمان‌های حضرت امام «ره» و تدابیر مقام معظم رهبری مانند انتخابات ریاست جمهوری سوم تیر ماه ۱۳۸۴ و حضور حدود ۶۰ میلیون نفر جمعیت طی دو مرحله در پای صندوق‌های رأی باید صورت بگیرد تا آمریکایی‌ها حواس خود را جمع کرده که امید واهی نداشته باشند.

قدرت و موقعیت منطقه‌ای ج.ا.ا به طور مداوم در حال افزایش است. سقوط طالبان سبب افزایش قدرت ما شده است. سقوط صدام سبب افزایش قدرت ما شده است، شکست و بن بست آمریکا در عراق برای ایجاد ثبات، سبب افزایش قدرت ما شده است، همین طور در افغانستان، پیروزی حماس، پیروزی حزب‌ا.ا.، تمام اینها سبب افزایش قدرت ما شده است که همه اینها را آمریکایی‌ها می‌بینند که حقیقتاً موقعیت ج.ا.ا. ارتقاء پیدا کرده است. حالا این اتفاق افتاده است که قدرت ج.ا.ا در سطح منطقه ارتقاء پیدا کرده است. آمریکا در برابر ایران دو گزینه پیش‌رو دارد که یا قدرت و برتری ایران را بپذیرد و به رسمیت بشناسد و بر اساس آن با ایران تعامل داشته باشد و یا اینکه برای تضعیف نظام ج.ا.ا و مقابله با این قدرت تلاش کند که به نظر می‌رسد آمریکا هنوز تمایلی به پذیرش قدرت ایران ندارد و رویارویی با ایران نیز هزینه بسیار سنگین و دشواری دارد. اینکه چرا به ما حمله نمی‌کند آیا نمی‌خواستند؟ آنها در طی سال‌های گذشته می‌خواستند حمله کنند اما اینکه چرا نکرده‌اند این است که می‌بینند قدرت مقابله ج.ا.ا و قدرت ایستادگی نیروهای مسلح آن فوق‌العاده است. بنابراین ترساندن اعراب و تشکیل یک جبهه عربی - سنی به تحریک آمریکا و اسرائیل در منطقه و تداوم بحران در داخل به ویژه در مناطق بحرانی مثل سیستان و بلوچستان و یا شمال غرب، بخشی از سیاست‌های راهبردی آمریکا و اسرائیل است. بر پایه این توضیحات، پرسشی در سه بخش وجود دارد و همچنین ملاحظات اساسی را می‌خواهم یادآوری کنم. پرسش این است که آیا ایران باید بر اساس نفوذ و قدرت منطقه‌ای در چارچوب چالش با آمریکا اهداف و سیاست‌های خود را تنظیم و اجرا کند یا با تمرکز بر حل مسائل داخلی و ایجاد ثبات سیاسی با چشم‌انداز بلند مدت، نفوذ و قدرت منطقه‌ای خود را تثبیت و گسترش دهد یا هر دو؟

با فرض شرایط گذار، باید به چند ملاحظه توجه کنیم:

- ۱- مدیریت و مهار کلیه پدیده‌های سیاسی - امنیتی در داخل با هدف حفظ تعادل امنیتی، پیش شرط ضروری و اساسی‌گذار از این مرحله حساس فعلی است.
- ۲- ارتباط و ساماندهی و هدایت جنبش‌های اسلامی، نفوذ و قدرت منطقه‌ای بر پایه مقبولیت و مشروعیت سیاسی - اعتقادی در چارچوب مبارزه با اسرائیل و

آمریکا در ۳۰ سال گذشته ایجاد شده است، بنابراین تولید گفتمان مناسب برای ساماندهی و هدایت جنبش‌های اسلامی و حفظ خطوط و چارچوب کلی برای هر گونه تعامل با بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی، با هدف حفظ و توسعه قدرت حاصل از پایگاه اجتماعی در کشورهای منطقه ضروری است.

۳- نکته سوم، مناسبات ایران و آمریکاست که ما باید بر اساس دو نکته با آن مقابله کنیم. الف) امتناع از جنگ ب) امتناع از توافق استراتژیک با آمریکا. امتناع جنگ برای نیروهای مسلح ما معنای کاملاً مشخص دارد. امتناع از رویارویی نظامی برپایه قدرت بازدارندگی. یعنی کلیه اقدامات و تلاش‌هایی که نیروهای ارتش و سپاه در مرزها انجام می‌دهند، به نوعی امتناع از جنگ محسوب می‌شود که دشمن را مأیوس می‌کند و این بزرگترین خدمت در جهت این سیاست و راهبرد است.

کل تلاش‌هایی که نیروی دریایی ما در خلیج فارس انجام می‌دهد، ابتکار عمل‌هایی که به خرج می‌دهد، خلاقیت‌هایی که به عمل می‌آورد، نیروی زمینی ارتش و سپاه ما که خودشان را در مناطق غرب به زمین می‌دوزند، اینها را آمریکایی‌ها درک می‌کنند و می‌بینند که مقابله با این ارتش و سپاه آسان نیست. فرماندهان آنها به چهار خصیصه از دهها خصیصه نیروهای مسلح ما اعتراف کرده‌اند. ما باید روی نکات امتناع از رویارویی نظامی بر پایه قدرت بازدارندگی و تحرک دیپلماسی و انسجام سیاسی - اجتماعی تکیه کنیم و از توافق بر روی موضوعات استراتژیک با آمریکا نیز باید خودداری نماییم.

۴- نکته چهارم تعامل با کشورهای منطقه است که باید به شدت ادامه پیدا کند. حتی اگر آنها از ما دوری می‌کنند، ما باید به سراغ آنها برویم. ما نباید عربستان را رها کنیم، مصر و کلیه کشورهای منطقه را همین طور، چون اکنون دوره‌ای است که اسرائیل و آمریکا آنها را از ما می‌ترسانند. حضرت امام «ره» پس از فتح خرمشهر، پیام صلح و دوستی و محبت به این کشورها داد، گفت از ایران قدرتمند نترسید، یک ایران قدرتمند به سود شما است، صدام از آن طرف ایجاد نگرانی می‌کرد و آخر سر هم بعد از تجاوز صدام به کویت، منطق جمهوری اسلامی ایران اثبات شد. همین کویتی‌ها و عربستانی‌ها اعتراف کردند که امام «ره»، صادق بود و راست می‌گفت. انشاء... ما بتوانیم در صورت طراحی یک سیاست جدید، با تمرکز بر این ثبات داخلی

و تعامل با کشورهای منطقه و حفظ روابط با جنبش‌های اسلامی و مقابله درست با آمریکا، این دوران گذار را پشت سر بگذاریم و با بهره‌برداری از دستاوردهای اساسی حاصل از آن، ثبات سیاسی و قدرت منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران را تثبیت، تعمیق و گسترش دهیم.»

□ ایشان در پایان ضمن قدردانی از برگزاری و نگرش علمی حاکم بر جلسه از

مدیریت خوب و پژوهش محور دانشگاه قدردانی نموده و عنوان داشتند:

« در پایان از برادر عزیزم دکتر حسن‌بیگی تشکر می‌کنم، بنده حدود ۱۸ سال است که ایشان را می‌شناسم. حقیقتاً آقای دکتر حسن‌بیگی را برادری دیدم که از درک و فهم بالای نظامی، دفاعی و امنیتی برخوردار است و فهم عمیق ایشان را در مسائل دیده‌ام که همپای فرماندهان نیروهای مسلح حرکت کرده است و در بسیاری از این مباحث کمک ما بوده‌اند، الحمدلله در این دانشگاه هم تحصیل کرده‌اند و به درجه دکتری رسیدند و دو سال قبل هم مقام معظم رهبری ایشان را به ریاست دانشگاه عالی دفاع ملی منصوب کرده‌اند، امیدواریم ایشان در ارتقاء این دانشگاه در همه زمینه‌ها موفق باشند. در حقیقت این دانشگاه عالی متعلق به سپاه، ارتش، نیروی انتظامی، وزارت امور خارجه، وزارت اطلاعات، نهاد ریاست جمهوری، دبیرخانه شورای امنیت ملی، وزارت کشور و همه دستگاه‌های کشور است و وظیفه ما است که در امر موفقیت این دانشگاه، کمک نماییم که بتواند گام‌های بلندی را بردارد. انشاء...»



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی